

دیوان
پروین اعتصامی

با مقدمه ملک الشعرای بهار



انتشارات نیک فرجام

سروشنامه	: اختصاصی، پروین، ۱۲۸۵ - ۱۳۳۰
هنوان قرارداد	: دیوان
هنوان و نام پدیدآور	: دیوان پروین اختصاصی / با مقدمه ملک الشعرای بهار
مشخصات نشر	: تهران: نیک فرجام، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری	: ۲۹۶ ص.
وضعیت فهرست‌نویسی	: فنی
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۱۲
شناسه افزوده	: بهار، محمداقی، ۱۲۶۵ - ۱۳۳۰، مقدمه نویسنده
رده بندی کنگره	: ج ۱۳۸۶ / ۱۲ PIRV۶۱۲
رده بندی دیویی	: ۸۵۱/۶۲
شماره کتابشناسی	: ۱۱۲۲۷۵۳



انتشارات نیک فرجام

تهران: خیابان فخررازی - چهارراه لبافی نژاد - پلاک ب/۱۳۶
تلفن: ۰۹۱۲ ۲۸۵ ۸۴۰۱ - ۶۶۹۷ ۲۸۱۷

دیوان پروین اعتصامی

با مقدمه ملک الشعرای بهار

ناشر: انتشارات نیک فرجام

صفحه آرای: اعظم دین‌پرور

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۶

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹-۱۷-۹۹۱۳-۹۶۴-۹۷۸ • ۹-۱۷-۹۹۱۳-۹۶۴-۹۷۸ • ۹-۱۷-۹۹۱۳-۹۶۴-۹۷۸

• قیمت: ۲۸۰۰ تومان •

فهرست

مقدمه	۹	خامه دهر بر شکوفه	۵۰
روزگار حادثه و سختی	۱۹	دامنی لؤلؤ و مرجان	۵۲
راه ناهموار	۲۱	اوراق	۵۵
گلستان جان	۲۲	بزرگان مآل اندیش	۵۸
گلی در باغ جان	۲۳	تاران عمر گمشده	۵۹
اهریمن روزگار	۲۷	فرشته خویان	۶۲
یادگار صفحه ایام	۲۷	رهسپار در روشنائی	۶۲
سنگ اهرمن	۳۰	بانوی آراسته به هنر	۶۴
آئینه خرد	۳۱	گل‌بند گوهرین	۶۶
آسمان علم	۳۴	گنج هستی	۶۹
قافله عمر	۳۸	گوهر فروش کان قضا	۷۲
بهار بی خزان	۳۹	باده معرفت	۷۳
هنگام بیداری	۴۲	پرتگاههای راه هوی	۷۵
پرده تن	۴۵	دانش گوهر جان	۷۷
شاهین عمر	۴۷	اوراق پراکنده کمال	۸۱

۱۱۳	آرزوی مادر.....	۸۲	رنگ‌ها و نیرنگ‌ها.....
۱۱۴	آسایش بزرگان.....	۸۳	آزادگان پاکدل.....
۱۱۴	آشیان ویران.....	۸۵	دزد زمانه.....
۱۱۶	آئین آینه.....	۸۷	گلشن تحقیق.....
۱۱۸	احسان بی ثمر.....	۸۸	هوای دیروز و فردا.....
۱۱۸	ارزش گوهر.....	۸۹	طائر علّین.....
۱۱۹	گوهر اشک.....	۹۰	گوهر بی خریدار.....
۱۲۰	اشک یتیم.....	۹۱	شناخت زیان و سود.....
۱۲۱	امروز و فردا.....	۹۲	فزونى، زاده‌کمی.....
۱۲۲	امید و نومیدی.....	۹۴	اهریمن راه دل.....
۱۲۵	اندوه فقر.....	۹۶	آینه طلب.....
۱۲۶	ای رنجبر.....	۱۰۲	ترازوی چرخ اخضر.....
۱۲۸	ای گربه.....	۱۰۵	نهنگ ناشتای نفس.....
۱۲۹	ای مرغک.....	۱۰۵	آتش دل.....
۱۳۱	باد بروت.....	۱۰۷	آرزوها (۱).....
۱۳۳	بازی زندگی.....	۱۰۸	آرزوها (۲).....
۱۳۳	بام شکسته.....	۱۰۹	آرزوها (۳).....
۱۳۴	بلبل و مور.....	۱۱۰	آرزوها (۴).....
۱۳۷	برف و بوستان.....	۱۱۱	آرزو.....
۱۳۹	برگ برگریزان.....	۱۱۱	آرزوی پرواز.....

بنفشه	۱۴۱	جولای خدای	۱۶۸
بهای جوانی	۱۴۲	چند پند	۱۷۲
بهای نیکی	۱۴۴	حدیث مهر	۱۷۲
بی آرزو	۱۴۵	حقیقت و مجاز	۱۷۴
بی پدر	۱۴۶	خاطر خشنود	۱۷۵
پایمال از	۱۴۶	خوان کرم	۱۷۷
پایه و دیوار	۱۴۸	خون دل	۱۷۹
پیام گل	۱۵۰	درخت بی بر	۱۷۹
پیک پیری	۱۵۱	دریای نور	۱۸۱
پیوند نور	۱۵۱	دزد خانه	۱۸۳
تاراج روزگار	۱۵۳	دزد و قاضی	۱۸۴
توانا و ناتوان	۱۵۵	دکان ریا	۱۸۵
توشه پژمردگی	۱۵۶	دو محضر	۱۸۷
تهیدست	۱۵۷	دو همدرد	۱۹۱
تیر و کمان	۱۵۸	دو هراز	۱۹۲
تیره بخت	۱۶۰	دیدن و نادیدن	۱۹۳
تیسارخوار	۱۶۱	دیده و دل	۱۹۵
جامه عرفان	۱۶۳	دیوانه و زنجیر	۱۹۷
جان و تن	۱۶۵	ذره	۱۹۹
جمال حق	۱۶۶	ذره و خفایش	۲۰۱

۲۳۳	شکایت پیرزن	۲۰۲	راه دل
۲۳۵	شکسته	۲۰۳	رفوی وقت
۲۳۶	نیره بخت	۲۰۵	رنج نخست
۲۳۸	شوق برابری	۲۰۶	روپاه نفس
۲۳۹	صاعقه ما، ستم اغتیاست	۲۰۸	روح آزاد
۲۴۲	صاف و دُرد	۲۱۰	روح آزرده
۲۴۳	صید پریشان	۲۱۲	روش آفرینش
۲۴۶	طفل یتیم	۲۱۴	زاهد خودبین
۲۴۸	طوطی و شکر	۲۱۶	سپید و سیاه
۲۴۹	عشق حق	۲۱۷	سختی و سختی‌ها
۲۵۱	عمر گل	۲۱۷	سرنوشت
۲۵۳	عهد خوتین	۲۲۲	سرود خارکن
۲۵۵	عیبجو	۲۲۴	سر و سنگ
۲۵۷	غرور نیکبختان	۲۲۴	سعی و عمل
۲۶۰	فرشته انس	۲۲۶	در ترازوی قضا
۲۶۴	فریاد حسرت	۲۲۷	سیه روی
۲۶۶	فریب آشتی	۲۲۸	شاهد و شمع
۲۶۷	فلسفه	۲۲۹	شب
۲۶۸	قائد تقدیر	۲۳۱	شیاریز
۲۷۱	قدر هستی	۲۳۲	شرط نیکنامی

۳۰۷	گل پنهان	۲۷۲	قلب مجروح
۳۰۸	گل خودرو	۲۷۳	کارآگاه
۳۰۹	گل سرخ	۲۷۵	کارگاه حریر
۳۱۲	گل و خار	۲۷۶	کاروان چمن
۳۱۶	گل و خاک	۲۷۶	کارهای ما
۳۱۷	گل و شبنم	۲۷۸	کریاس و الماس
۳۱۹	گله بیجا	۲۸۰	کعبه دل
۳۲۰	گنج امین	۲۸۳	کمان قضا
۳۲۲	گنج درویش	۲۸۵	کوته نظر
۳۲۶	گوهر اشک	۲۸۵	کودک آرزومند
۳۲۷	گوهر و سنگ	۲۸۶	کوه و کاه
۳۲۹	لطف حق	۲۸۷	کیفر بی هنر
۳۳۲	مادر دوراندیش	۲۹۲	گذشته بی حاصل
۳۳۵	مرغ زیرک	۲۹۳	گرگ و سگ
۳۳۵	مست و هوشیار	۲۹۴	گرگ و شبان
۳۳۶	معمار نادان	۲۹۵	گره گشای
۳۳۹	مناظره	۲۹۸	گریه بی سود
۳۴۰	مور و مار	۲۹۹	گفتار و کردار
۳۴۱	ناآزموده	۳۰۴	گل بی عیب
۳۴۴	نا اهل	۳۰۵	گل پژمرده

ناتوان.....	۳۴۵	نوروز.....	۳۵۶
نامه به نوشیروان.....	۳۴۵	نهال آرزو.....	۳۵۶
نشان آزادگی.....	۳۴۶	نیکی دل.....	۳۵۸
نغمه خوشه چین.....	۳۴۷	هر چه باداباد.....	۳۵۸
نغمه رفوگر.....	۳۴۸	همنشین ناهموار.....	۳۶۰
نغمه صبح.....	۳۵۰	یاد یاران.....	۳۶۲
نکته‌ای چند.....	۳۵۳	مُقطعات.....	۳۶۵
نکوهش بیجا.....	۳۵۳	در تعزیت پدر.....	۳۶۷
نکوهش بی خیران.....	۳۵۴	این قطعه را برای سنگ مزار.....	۳۶۸
نکوهش نکوهیده.....	۳۵۵		

* * * *

مقدمه

در این روزها یکی از دوستان گلدسته‌ای از ازهار نو شکفته به دستم داد و مَتّی برگردنم نهاد دستم از آن رنگین گشت و دامنم مشک آگین. بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. این گلدسته روح‌نواز عبارت بود از قطعات و قصاید شاعره شیرین زبان معاصر خانم پروین اعتصامی که به تازگی از طبع برآمده و نخستین بار مباشر طبع آن دیوان حقیر را به مطالعه آن آشنا ساخت. ملاحظه چند صفحه از این دیوان و مشاهده سبک متین و شیوه استوار و شیوایی بیان و لطافت معانی آن چنانم بفریفت که تنها این کتاب را پیش روی نهاده و هر مشغله که بود پس پشت افکندم و تمامت آنرا خوانده و لذتی مُرفور بردم.

از آنجا که دوستی اشاره کرد دیباچه‌ای بر این دیوان بنویسم. انجام مقصود را با نظر کنجکاوی در اجزاء کتاب نگریستم و یادداشتهایی آماده داشته، اینک به طور خلاصه و ایجاز بدانها اشارتی می‌رود. این دیوان ترکیبی است از دو سبک و شیوه لفظی و معنوی آمیخته با سبکی مستقل، و آن دو، یکی شیوه شعرای خراسان است خاصه استاد ناصر خسرو و دیگر شیوه شعراء عراق و فارس است، به ویژه شیخ مُصلح

الذین سعدی و از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکما و عرفا است و این جمله با سبک و أسلوب مستقلی که خاص عصر امروزی و بیشتر پیرو تجسّم معانی و حقیقت جوئی است ترکیب یافته و شیوه‌ای بدیع بوجود آورده است.

قصاید این دیوان بوئی و لمحهای از قصاید ناصر خسرو دارد و در ضمن آنها ابیاتی که زبان شیرین سعدی و حافظ را فریاد می‌آورد بسیار است و بالجمله در پند و اندرز و نشان دادن مکارم اخلاق و تعریف حقیقت دنیا از نظر فیلسوف عارف و تسلیت خاطر بیچارگان و ستمدیدگان و مفاد «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا فَلَئْلُ» و «نَجَى الْمُحْفَقُونَ» دل خونین مردم دانا را سراسر تسلیتی است و در همان حال راه سعادت و شارح حیات و ضرورت دانش و کوشش را نیز به طرزی دلپسند بیان می‌کند و می‌گوید در دریای شوریده زندگی با کشتی علم و عزم راهنورد باید بود و در فضای امید و آرزو با باک و پر هنر پرواز باید کرد

علم سرمایه هستی است نه گنج زرو مال روح باید که از این راه توانگر گرده می‌توان گفت در قصاید طرز گفتار طور است و در قطعات طوری دیگر، زیرا چنانکه خواهیم گفت بیشتر قطعات به طرز سؤال و جواب یا مناظره بسته شده و گویا این شیوه از قدیم الایام خاص ادبیات شمال و غرب ایران بوده و در آثار پهلوی قبل از اسلام هم مناظرات دیده شده و در میان شعرای اسلامی نیز بیشتر مناظرات به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته است و قصاید اسدی طوسی که در مناظره است

مجموع آنها در آذربایجان ساخته شده و سایر مناظرات نظم و نثر از نظامی گنجوی تا خواجوی کرمانی گواه این معنی است در اینجا باز استقلال فکر خانم پروین روشن می‌شود، زیرا اگر تنها پای بند تبعع شده بود چون مناظرات به ندرت از اساتید باقی مانده و بیشتر اسلوب شعرای خراسان در مد نظر بوده و کتب چاپ شده هم از همان جنس بیشتر در دسترس می‌باشد، بایستی این قسمت یعنی قطعات مناظره از این دیوان حذف می‌شد و از اصل به خیال گوینده نمی‌رسید، لکن پیداست که شاعره ما میراث قدیم نیاکان عراقی خود را در گنجینه روح ذخیره داشته و با وجود تأثیر مطالعه قصاید شاعران خراسان یا کلیات شیخ شیراز، باز نخبه و جل گفتارش در زمینه عادات و رسوم زاد و بوم اصلی است معلوم نیست چرا شیوه مناظره که از قدیمیترین اسلوب حسن اداء مقصود و یکی از بزرگترین طرز سخنگویی و استادی شمال و غرب ایران بوده تا این حد در زیر سبک خراسانی، محکوم به زوال شده است و که جز قسمت کمی از آن در کتب خطی و مختصری غیر قابل ذکر در ضمن سایر آثار اساتید چیزی بر جای نمانده است بالجمله آنچه معلومست خانم پروین از روی فطرت و غریزه خویش بار دیگر این شیوه پسنذیده را در قطعات جاوید خود احیاء کرده است.

باری از قرائت قصاید پروین لذتی بردم و دیگر بار نغمات دلنریب دیرینه با گوشم آشنا شد. در خلال این نغمه‌های موزون و شورانگیز که پرده و نیم پرده قدیم را فریاد می‌آورد آهنگهای تازه نیز به گوش رسید که

دل شکسته و خاطره افسرده را پس از آن بیانات حکیمانه و تسلیتهای
عارفانه به سوی سعی و عمل اُمید حیات اغتنام و وقت کسب کمال و هنر
و همت و اقدام نیکبختی و فضیلت رهنمائی می‌کند
دیوانگی است قصه تقدیر و بخت نیست

از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست
در آسمان علم عمل برترین پر است
در کشور وجود هنر بهترین غناست
میجوی گر چه عزم تو ز اندیشه برتر است

میجوی گر چه راه تو در کام ازدهاست
خواننده در این قصاید خود را یکباره در عوالمی رنگارنگ که به
صورت یک عالم مستقل درآمده باشد می‌بیند. طرز بیان ناصر خسرو را
در تمثیلات سنائی و استغنائی حافظ را در فصاحت و صراحت سعدی
می‌نگرد حکیمی عارف و عارفی حکیم و ناصحی پاک سرشت جای
بجای در خود نمائی و جلوه‌گری است و عجب آنکه اینهمه ساز و برگ
و آراستگی و ترکیبات مختلف را چنان در یک کالبد جای داده و قبلاً در
ضمیر مُرکّب ساخته است که گوئی این اشعار همه در یکساعت گفته
شده است. احساسات متضاد و احوال و حوادثی که شاعر را برانگیخته
هیچ وقت طرز و سبک خاص او را از اختیارش بیرون نیاورده است.
باخبر باش که بی مصلحت و قصدی

آدمی را نبرد دیو به مهمانی

اژدهای طمع و گرگ طبیعت را

گر بترسی نستانی که بترسانی

گر توانی به دلی توش و توانی ده

که مبادا رسد آنروز که نتوانی

خون دل چند خوری در دل سنگ ای لعل

مشتربهاست برای گهر کانی

خواننده همین که خواست از خواندن قصاید خسته شود به قسمت

مقطعات که روح این دیوان است می‌رسد. اینجا دیگر خستگی

نیست. لطف بیان و دقت معانی در ذوق و ابتکار در اینجا اتفاق و

امتزاجی بسزا دارد. گوینده ماهر خود را در این قسمت زیادت‌ر نشان

می‌دهد، یا به قول «مخفی» زیادت‌ر پنهان می‌کند:

در سخن مخفی شدم چون رنگ و بو در برگ گل

هر که خواهد دید گو اندر سخن بیند مرا

از پنج شش غزل که چون غزل سازی ملایم طبع پروین نبوده قصاید

کوتاهش باید خواند، چون بگذریم می‌رسیم به مثنویهای کوتاه و

مختلف آوزن و قطعه‌های زیبای دلپذیر و طرزهای کهنه و نو که پروین

زیادت‌ر استقلال و شخصیت خود را در آنها به کار برده عالم خیال و

حقیقت و عواطف رقیقه را در هر قطعه ماهرانه بهم آمیخته و ریخته

کاری کرده است خانم پروین در قطعات خود مهر مادری و لطافت روح

خود را از زبان طیور، از زبان مادران فقیر، از زبان بیچارگان بیان می‌کند،

دیده است:

تقصیر ز دل بود گناه از دیده آه از دل و صد هزار آه از دیده
و همین معنی از زبان بابا طاهر عربان شنیده:
زدست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند ییاد
نخواستہ است از سر این مضمون درگذرد و قطعه دیده و دل را
ساخته اما تمام تر و لطیف تر و با نتیجه ای که خواننده قانع و راضی شده
فراموش می کند که این معنی را پیش از این به اختصار شنیده است.

ترا تا آسمان صاحب نظر کرد مرا مفتون و مست و بیخبر کرد
شما را قصه دیگرگون نوشتند حساب کار ما با خون نوشتند
هر آن گوهر که مژگان تو می سفت نهان با من هزاران قصه می گفت
مرا شمشیر زد گیتی ترا مشت ترا رنجور کرد اما مرا کشت
اگر سنگی ز گوی دلبه آمد تو را بر پا و ما را بر سر آمد
بُتی گر تیر ز ابروی کمان زد ترا بر جامه و ما را به جان زد
ترا یک سوز و ما را سوختن هاست ترا یک نکته و ما را سخن هاست

خانم پروین در حجر تربیت پدر دانشمند و فاضل خود آقای یوسف
اعتصامی آشتیانی «اعتصام الملک» پرورش یافته، فارسی و عربی و
ادبیات این دو زبان را از آموزگاران خصوصی در خانه فرا گرفته و زبان
انگلیسی را در تهران و در مدرسه آمریکائی دختران تحصیل کرده و دوره
آن را به پایان رسانیده است. در این مدت اشتغال ساختن دیوانی با این
زیبائیا و با این آب و رنگ دلفریب خاصه با این یکدستی و فصاحت و
روانی و مزایائیکه شمه ای از آن گوشزد گردید کار مردان فارغ البال نیست

تا چه رسد به مخدّره‌ای که کمتر از درس و بحث فارغ بوده و شاید مشاغل خانوادگی بسیار نیز داشته است.

در ایران که کان سخن و فرهنگ است اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرتند جای تعجب نیست؛ امّا تاکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانائی و طئی مقدمات تتبع و تحقیق اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است.

خانم پروین به تمام شرایط شاعری عمل کرده است. اگر احیاناً به قول نظامی عروضی دوازده هزار بیت شعر از اساتید حفظ نداشته باشد باز بقدریکه وی را بتوان با کلمات و اصطلاحات و امثال متقدمین تا درجه‌ای که ضرورت دارد آشنا خواند آشناست.

هر گاه تنها غزل «سفر اشک» از این شاعره شیرین زبان باقی مانده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی جایگاهی عالی و ارجمند بخشد تا چه رسد به «لطف حق» «کعبه دل» «گوهر اشک» «روح آزاد» «دیده و دل» «دریای نور» «گوهر و سنگ» «حدیث مهر» «ذَرَد» «جولای خدا» «نغمه صبح» و سایر قطعات که همه از او و هریک برهان آشکار بلاغت و سخندانی اوست. شاید خواننده شوره سری از ما بپرسد: پس این دیوان در باره عشق که تنها چاشنی شعر است چه می‌گوید؟ آری نباید این معنی را از یاد برد؛ زیرا هرچند شاعره مستوره را عزت نفس و دورباش عصمت و عفاف رخصت نداده است که یک قدم در این راه بردارد؛ اما چون نیک بنگری صحیفه‌ای از عشق تهی نمانده

است لکن، نه آن عشقی که در مکتب لیلی و مجنون درس می‌دادند، عشقی که جور یار، زردی رخسار، جفای رقیب، سوز و گداز فراق و هزاران افسانه دیگر جزء لاینفک آن می‌بود، عشقی که اتفاقاً امروز مفهوم حقیقی خود را از کف داده و جز الفاظی چند بر زبان مقلدان مکتب قدیم از آن برجای نیست. چنین عشق و طریقه مُبتذل در این دیوان نمی‌توانست، به وجود آید زیرا با حقیقت گوئی مخالف و با شخصیت گوینده نیز مغایر بود.

از این معنی که بگذریم می‌رسیم به عشق واقعی، و آن عشقی که شعرای بزرگ بدان سر نیاز فرود آورده‌اند، عشقی که به حقایق و معنویات و معقولات وابسته است عشقی که بنیان آفرینش انسان بر آن نهاده شده چنین، عشقی همان قسم که گفتیم اساس این دیوان است.

هنر بزرگ شاعره ما در همین جاست که توانسته است این معنی بزرگ را همه جا در گفتار خود به شکلی جاذب و اسلوبی لطیف پیرواند و حقیقت عشق را مانند میوه پاک و منزهی که از الیاف خشن و شاخ و برگ بیهوده و مسموم جدا ساخته باشند و با صفای اثر و رخسندگی نور و چاشنی روح بر سر بازار سخن رواج دهد در خاتمه سخن شناسان را به خواندن این دیوان دعوت کرده توفیق گوینده‌اش را از پروردگار سخن خواستارم.

م، بهار

تهران، مرداد ماه ۱۳۱۴